
عوامل زمینه ساز درونی انحرافات اخلاقی فرد در آینه نهج البلاغه و بیانات رهبر انقلاب اسلامی عَلَيْهِ السَّلَام

خدیجه نظری^۱

چکیده

انسان موجودی دوبعدی است که یک بعد مادی و یک بعد معنوی دارد. از این رو از یک طرف رو به عالم خلق و مادیات دارد و می‌تواند از حیوان پست تر شود و به درکات اسفل السافلین سقوط کند و از سوی دیگر، رو به سوی عالم امر و مجردات دارد و می‌تواند به مرتبه‌ای اعلای انسانیت برسد. از این رو، انسان برای این که بتواند به کمال انسانیت صعود کند باید علل و عواملی که زمینه ساز انحرافات اخلاقی وی می‌گردد را بشناسد و با جهاد نفس و مبارزه با آن عوامل به مقام کمال انسانیت برسد و مصداق احسن الخالقین گردد. باتوجه به آموزه‌های نهج البلاغه عدم توازن عقل و عواطف منشاء انحرافات اخلاقی است. روش به کار برده شده در این پژوهش با عنوان «عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی فرد از نظر نهج البلاغه و تطبیق بیانات رهبر انقلاب اسلامی بر آن» روش تحلیلی - توصیفی است و جمع‌آوری اطلاعات از طریق مطالعه منابع و متون کتابخانه‌ای است. این علل و عواملی گاهی مربوط به بعد ادراکی و بینشی اوست و گاهی مربوط به بعد تحریکی و گرایشی وی می‌باشد. برخی

۱. طلبه سطح ۳ تفسیر و علوم قرآنی مؤسسه آموزش عالی حضرت فاطمه معصومه عَلَيْهَا السَّلَام

از مهم‌ترین عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی فرد که مربوط به بعد ادراکی و بینشی و عقل نظری او می باشد عبارتند از: جهل، تکیه بر حدس و گمان، استبداد رأی می باشد که همه این‌ها باعث می شود تا پرده‌ای بر قوای ادراکی و بینشی او نشیند و ترازوی سنجش عقل توازن خود را از دست بدهد و به جای ورود به وادی تعقل و یقین به خیال و گمان و خود محوری در اندیشه گرفتار شود و در نهایت از درک حقایق حق محروم گردد. ولی دسته دیگر از عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی که مربوط به بعد تحریکی و گرایشی و عقل عملی وی است عبارتند از: دل‌بستگی‌های مادی، عشق بی جا و مفرط، و... است که باعث می شود بر دل انسان زنگار نشیند و چشم دلش نابینا گردد و در نهایت عقل عملی او که محافظ روح انسان در برابر طغیان شهوات و طوفان غضب است ضعیف گردد.

کلید واژگان: انحرافات اخلاقی، عقل نظری، عقل عملی، نهج البلاغه، بیانات رهبر

مقدمه

عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی در آموزه های نهج البلاغه از زوایای متفاوتی نظیر؛ عوامل داخلی؛ در دو بعد بینشی و گرایشی فرد و عوامل خارجی نظیر؛ عوامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، ارزیابی شده است. با توجه به این که خداوند رسولان خویش را در راستای ایجاد مکارم الاخلاقی برای مردمان فرستاده و نیز خاستگاه دستورهای مهم و اصیل امیرالمؤمنین در نهج البلاغه تبیین شده است. بنابر این از طریق بررسی و تحقیق در عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی انسان از منظر نهج البلاغه، می توان بشر را به هدف خلقت نزدیک تر نمود. زیرا همه مذاهب اسلامی با همه گوناگونی اعتقادی، نهج البلاغه را به عنوان کلام امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته اند. بنابراین می توان به تبیین قابل اطمینانی برای همه مذاهب و اندیشه های دینی دست یافت.

این مقاله بر آن است که با بررسی و تحقیق در نهج البلاغه و تطبیق بیات مقام معظم رهبری، به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی زمینه ساز انحرافات اخلاقی انسان می شود که او را از مرتبه اعلی علیین به مرتبه پست اسفل السافلین تنزل می دهد. با نگاهی اجمالی به پیامدهای انحطاط و انحرافات اخلاقی در جهان معاصر، ضرورت چنین پژوهشی در سایه کلام فوق بشری امیرالمؤمنین علی علیه السلام که وحی الهی را تفسیر می کند و برنامه کامل برای زندگی بشر ارائه می دهد ضرورتی انکار نشدنی است. مرگ ارزش های اخلاقی، سبب انحراف و انحطاط از مسیر انسانیت شده است امروزه جوامع انسانی دچار بحران های بزرگ معنوی شده و در بن بست مشکلات روحی و روانی ناشی از انحرافات اخلاقی به سر می برند؛ زیرا انحراف و رویگردانی از ارزش های اصیل انسانی و اخلاقی و حاکمیت بی بند و باری و غلبه هوای نفس و افسار گسیختگی قواهای نفسانی از سلطه عقل، در کشورهای پیشرفته، به طور فزاینده ای بر انحرافات اخلاقی و تیرگی دل ها می افزاید و نور معنویت را که سبب تشخیص حق از باطل است، به کلی از بین می برد. در چنین وضعیتی، تنها راه نجات انسان معاصر، پناه بردن به دستورهای الهی که نسخه کامل زندگی بشر، یعنی قرآن و

عترت عَلَيْهِ السَّلَام است که از آموزه‌های اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نظیر نهج البلاغه و صحیفه سجادیه به عنوان تفسیر قرآن و قرآن ناطق و قرآن صاعد یاد می‌شود که نسخه و برنامه کامل برای زندگی جهان بشریت است که با تاسی و چنگ زدن به این دو یعنی قرآن و عترت، هرگز انحراف و انحطاطی نخواهد بود.

۱. معنای اخلاق فردی

به معنای اخلاق، خوی‌های خوب، ویژگی‌آشکار (خاتمی، ۱۳۹۰، ص ۵۶) خُلق؛ خوی‌ها (معین، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳).

اخلاق فردی فضائل و رذائل مربوط به حیات فردی انسان‌ها است و انسان را فارغ از رابطه با غیر در نظر می‌گیرد. مانند فضیلت صبر، حکمت و جزم و رذیلت‌های پرخوری، شتاب زدگی و سفاهت (احمد پور و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۲۳). اخلاق جمع خلق است و خلق ملکه‌ای است نفس را که مقتضی سهولت صدور فعلی از او بی احتیاج به تفکر و رؤیتی می‌باشد. حکمت خلقی شامل سه قسمت می‌شود: تهذیب اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مدینه. معمولاً آنچه را به عنوان مدینه نامیده‌اند بیشتر همان تهذیب فردی است و دو قسم دیگر حکمت عملی را اخلاق نامیده‌اند یا اخلاق جمعی گویند. به هر حال یکی از بخش‌های حکمت همان حکمت عملی است که به طور عام می‌تواند اخلاق نامیده شود. (جعفر سجای، ج ۱، ۱۳۵۷، ص ۱۱۱) اخلاق از دیدگاه اسلام حرکت از «ظلمت» بسوی «نور» و از سوی «طغیان» بسوی «تسلیم» است، این «جهت» اخلاق است. فلسفه یعنی «جهان را بشناسی که چه وضعی دارد»، اخلاق یعنی «همان وضع را انتخاب کنی». (حائری شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۵۴)

۲. معنای عقل

به معنای؛ نیروی رهنمون (انصاف پور، ۱۳۲۸، ص ۷۱۷) (مصدر). بستن زانوی شتر، (حسینی دشتی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۹۶). (اسم ذات) خرد و دانش. قواهی در نفس انسان که بدان حسن و قبح و کمال و نقصان و خیر و شر تمیز دهد. (حسینی دشتی، ج ۴،

ص ۲۹۸).

- عقل نظری: نگاه، نگرش، فکر، اندیشه، رای، (معین، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴۴) و عقل عملی: آن چه که به مرحله عمل در آید. شدنی، قابل اجرا. (معین، ۱۳۸۱، ص ۷۶۱).

مغز انسان یکی از اعضای بعد جسمی اوست که وظیفه فرماندهی و رهبری سایر اعضا را برعهده دارد. این کارخانه بزرگ، بعد جسمی انسان را اداره می کند، اما برای پیشبرد اهداف معنوی و برای اداره بعد روحی، باید زیر نظر روح باشد تا منشأ تفکر او گردد و در شناخت خوبی ها و بدی ها به وی کمک نماید. (مظاهری، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۳۱).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عاقل به کسی که سخنش را باور نکند مطلبی باز نگوید و به کسی که احتمال دهد حاجتش را روا نمی سازد عرض حاجت نکند و به کاری که موجب پوزش بود اقدام ننماید و به کسی که شایسته نباشد امیدوار نگردد. (حسینی دشتی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۹۸).

۳. معنای زمینه ساز

موقعیت، وضعیت، (معین، ۱۳۸۱، ص ۲۰۶) چیزی که نقشه روی آن کشیده شود. (عمید، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۱۱۱۴)

۴. معنی بینش

بصیرت، رؤیت (معین، ۱۳۸۱، ص ۲۶۵).

۵. معنای گرایش

رغبت و خواهش و میل کردن (حسینی دشتی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۱۰۱۹) گراییدن، (عمید، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۱۶۷۹). دریافت با اندیشه و دل (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۷).

۶. معنای انحراف

کج شدن، کج رفتن، از راه راست منحرف شدن (معین، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴)

الف) عوامل بینشی

عوامل بینشی، مربوط به عقل نظری هستند. حکما اصطلاحی دارند که عقل را منقسم می‌کنند به دو قسم: عقل نظری و عقل عملی. البته مقصود این نیست که در هر کسی دو قوه عاقله هست، بلکه مقصود این است که قوه عاقله انسان دو نوع محصول فکر و اندیشه دارد که از اساس با هم اختلاف دارند: افکار و اندیشه‌های نظری، و افکار و اندیشه‌های عملی. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲۳، ص ۷۱۳) و به عبارت دیگر، مدرکات عقل دو نوع است: یکی حقایق موجود در جهان که وجود دارد و مربوط به عمل خارجی نیست، و به آن عقل نظری گویند و دیگری ملکات و افعال خارجی، یعنی زیبایی‌ها که باید انجام و زشتی‌ها که باید ترک شود، که به آن، عقل عملی گویند که همان وجدان اخلاقی است. (جزایری، ۱۳۸۸، ص ۷۰) برخی از مدرکات، اموری هستند که در ارتباط با عمل نیستند و از محدوده عمل بیرون می‌باشند. عقل از این نگاه "عقل نظری" نامیده می‌شود. بعضی از مدرکات در اختیار و در پیوند با عمل می‌باشند و عقل از این نگاه، "عقل عملی" نامیده می‌شود. عقل نظری، مانند علم به مبدأ و معاد، و عقل عملی، همچون علم به تهذیب نفس است. (مظاهری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۹) عقل نظری همان است که مبنای علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه الهی است. این علوم، همه در این جهت شرکت دارند که کار عقل در آن علوم قضاوت درباره واقعیتهاست که فلان شیء این طور است و یا آن طور؟ فلان اثر و فلان خاصیت را دارد یا ندارد؟ آیا فلان معنا حقیقت دارد یا ندارد؟ و اما عقل عملی آن است که مبنای علوم زندگی است، مبنای اصول اخلاقی است، و به قول قدما مبنای علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مُدُن است. در عقل عملی، مورد قضاوت واقعیتی از واقعیتها نیست که آیا این چنین است یا آن چنان؟ مورد قضاوت، وظیفه و تکلیف است: آیا «باید» این کار را بکنم یا آن کار را؟ این طور عمل کنم یا آن طور؟ عقل عملی همان است که مفهوم خوبی و بدی و حسن و قبح و باید و نباید و امر و نهی و امثال اینها را خلق می‌کند. راهی که انسان در زندگی انتخاب می‌کند مربوط به طرز کار کردن و طرز قضاوت عقلی عملی اوست و مستقیماً ربطی به طرز کار و طرز قضاوت عقل نظری وی ندارد. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲۳،

ص ۷۱۳)

یا به تعبیر دیگر عقل عملی از عقل نظری استمداد می‌کند. عقل عملی همان است که مفهوم خوبی و بدی، و حسن و قبح، و باید و نباید، و امر و نهی را خلق می‌کند و به انسان یاد می‌دهد چه راهی را در زندگی باید پیش گیرد و مبنای زندگی، علوم اصول اخلاقی است؛ ولی در عقل عملی مورد قضاوت، واقعیتی از واقعیتها نیست که آیا این چنین است یا آن چنان؛ بلکه مورد قضاوت، وظیفه و تکلیف است که آیا باید این کار را بکنم یا آن کار را؟ این طور عمل کنم یا آن طور؟ (ایزدی، ۱۳۸۴، ص ۷۰). از عوامل مهم در گرفتار شدن به انحرافات اخلاقی، عدم شناخت مواردی است که مانع ورود انسان به وادی تعقل و یقین می‌شود و اورابه وادی وهم و خیال و استبداد رای گرفتار می‌کند. پس لازم است به تعدادی از عوامل بینشی زمینه ساز انحرافات اخلاقی اشاره شود:

۱. جهل

کلمه «جهل» و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قرائن استفاده می‌شود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرائز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی‌رود اما تحت تاثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملاً بی‌اثر می‌گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود. ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید. يك قسم زندگی جاهلانه آن است که فرد به مقام پروردگار خود جاهل است، چون این بی‌نوا با انقطاع از پروردگار خود چشمش به یچ چیز از خودش و از خارج خودش نمی‌افتد، مگر آنکه آن را مستقل بالذات، و مضر و یا نافع، خیر و یا شر بالذات می‌بیند، و در نتیجه در سر تا سر زندگی میانه ترس از آنچه می‌رسد، و حذر از آنچه از آن پرهیز می‌کند، و اندوه از آنچه از دست می‌دهد، و حسرت از آنچه از او کم

می‌شود، از مال و جاه و فرزندان و یاران، و سایر آنچه محبوب او است، و بدان تکیه و اعتماد دارد، و در زندگی خود مؤثر میدانند غوطه‌ور است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص: ۱۹۹)

جهل یکی از مهلکات قوه عاقله و بینش و ادراک مربوط می‌باشد که در بعد بینش، انسان را دچار انحرافات اخلاقی می‌کند. طی مسیر قرب الهی و زندگی سالم معنوی با جهل میسر نخواهد بود. نادانی، بی‌اطلاع بودن از فضایل به معنای عام و وسیع برای انسان از مهلکات است و انسانی هم که اراده طی مسیر قرب الهی را نموده است اگر دچار جهل باشد یا از ابتدای حرکت در جا می‌زند و نمی‌تواند قدم از قدم بردارد یا معطل شده و یا به خطا خواهد رفت و در خطرات و مهالک گرفتار خواهد شد. و به انحرافات اخلاقی و عقیده‌ای کشیده شده و به مقصد نائل نخواهد شد زیرا جاهل بوده و از علم بهره‌ای ندارد. اشارات زیادی در نهج‌البلاغه به تبعات حاصل از جهل و در مان آن با علم به چشم می‌خورد. زیرا هرچقدر علم انسان بالارود از جهل او کاسته می‌شود. جهل مانع حرکت در مسیر مثبت و مستقیم است زیرا حرکت انسان مبتنی بر شناخت و علم است و تا انسان بینش کافی بدست نیاورد گرایش و انگیزش و اراده حرکت بسوی آن هدف را به دست نخواهد آورد. انسان مؤمن و موفق که مسیری را در پیش گرفته است این حرکت او بر اساس علم و شناخت و تجربه اوست و اگر از این شناخت و علم تهی بود یا علم او ناقص بود به خطا یا به گمراهی کشیده می‌شد یا اصلاً از ابتدا حرکتی محقق نمی‌شد. اگر جاهل بخواهد مسیری بپیماید تا به مقصد برسد در مسیر تاریک قدم نهاده است چون با بررسی واژه جهل به این نتیجه خواهیم رسید که جهل جز ظلمت و تاریکی چیزی نیست. زیرا برای جاهل همه ابعاد مساله مورد هدف ناشناخته و تاریک است و نیز مسولیت‌ها و وظایفی که در این مسیر بر عهده اوست تاریک و ناشناخته است با این وضعیت جاهل راهی جز تاریکی و انحراف پیش رو نخواهد داشت.

انسان باید علم و معرفت مبدأ و مقصد و نیز معرفت نفس و معرفت الهی و

برنامه‌های الهی برای کسب معارف و حقایق و رسیدن به کمال در این عالم هستی را قدم به قدم فرا بگیرد و مجاهدت‌های علمی داشته باشد و سپس زمینه‌های رسیدن به هدف را نیز یاد بگیرد. مثلاً یاد بگیرد که انسان موجودی دوبعدی است: بعد روحانی و بعد جسمانی؛ حال زمینه‌های به کمال رساندن بعد روحانی و راه‌های به اعتدال رساندن قواهای نفسانی را نیز فرا بگیرد و در اثر این معرفت و شناخت همت خود را از کسب لذات بی‌رویه جسمانی بازداشته و به درک لذات عقلی نیز همت گمارد. در هر صورت آن چه ضرورت است را یاد بگیرد زیرا با جهل نمی‌تواند قدم در مسیر مستقیم بردارد. چنان که پیامبر ﷺ فرمود: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، يَا عَلِيُّ فَقِيرٌ شَدِيدٌ تَرَاكَ جَهْلٌ نَيْسَتْ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۳)

زیرا جهل فقر بوده و انسان با دست خالی نمی‌تواند مسیر مستقیم قرب الهی و کمال را بییماید. طریقی را که بسیار مهم و پر خطر است و مطلبی را که از کودکی شنیدیم: «برنده تر از شمشیر و باریکتر از مو است» همین صراط مستقیم است. برنده تر از شمشیر یعنی جای توقف نیست، از مو باریک تر است یعنی با جهل طی کردن این مسیر میسر نخواهد بود. مقصد بزرگ و راه باریک است. برنده تر از شمشیر است روی بریدگی نمی‌ایستند بلکه باید حرکت کرد و حرکت نیز بدون فرماندهی عقل و شناخت و معرفت عملی نخواهد شد و خرابکاری‌های فرد بیش از درستکاری‌های او خواهد بود. چنان که رهبر انقلاب اسلامی در باره جهل فرموده اند:

«امروز هم هرجایی که بشر در دنیا ضربه خورده است چه ضربه‌ی سیاسی، چه ضربه‌ی نظامی و چه ضربه‌ی اقتصادی اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمی‌دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا اینکه معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند؛ زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند (بیانات / سال ۱۳۷۹ / (۲۶ / ۰۱ / ۱۳۷۹) بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران)

۱.۱. اقسام جهل

جهل و اقسام آن، یکی دیگر از اضداد یقین است. جهل دارای اقسامی است که هر کدام به نوبه خود زمینه‌ساز انحرافات اخلاقی در فرد می‌باشد چنان که امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ؛ مردم سه دسته‌اند: دانایی که شناسای خداست، آموزنده‌ای که در راه رستگاری کوشاست، و فرومایگانی رونده به چپ و راست که درهم آمیزند. و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند، نه از روشنی دانش فروغی یافتند و نه به سوی پناهگاه‌های استوار شتافتند) نهج البلاغه حکمت ۱۴۷). جهل دارای اقسامی است که عبارتند از:

قسم اول: جهل بسیط

یعنی همان جهل مصطلح بین مردم است که يك امر عدمی [از باب عدم و ملکه] و نقیض علم و طبعاً نقیض یقین است. زیرا یقین مرتبه‌ای از علم به شمار می‌رود. این جهل، مصیبتی بزرگ است و اغلب مفسد از آن سرچشمه می‌گیرد. از این رو، دوران قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله «عصر جاهلیت» نام گرفته بود، زیرا آن زمان، دوره انحطاط اخلاق بود. (مظاهری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۳) قرآن، زمانه‌ای همانند زمان ما را نیز عصر جاهلیت می‌نامد، زیرا از نظر عفاف و پاکدامنی در انحطاط قرار گرفته است. خداوند می‌فرماید: «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» و در خانه‌هایتان قرار گیرید و همچون دوره پیشین جاهلیت، خودآرایی نکنید...» (احزاب، آیه ۳۳).

قسم دوم: جهل مرکب

هیچ دردی بی‌درمان‌تر از نادانی نیست. داء، بیماری است و اعیاء، دردی بی‌درمان است و گویا پزشکان از درمانش ناتوان شده‌اند. جهل: گاهی مقصود از آن نداشتن دانش در مورد کسی است که شایستگی دانستن دارد مانند انسان. گاهی منظور از آن اعتقاد قطعی است که مطابق با واقع نیست و از مشکوک بودن دلیلی حاصل می‌شود.

معنای نخست عدمی و در برابر علم است مانند مقابل بودن عدم و ملکه و جهل بسیط نامیده می‌شود. تقابل عدم و ملکه: ملکه حقیقی، بودن چیزی است در موضوعی که جنس یا شخص آن آمادگی و قابلیت پذیرش آن را داشته باشد مانند بینایی در مورد انسان و حرکت ارادی در حیوان، و عدم حقیقی، نداشتن قابلیت پذیرش چیزی است مانند، نداشتن ریش در امر دو نایبایی در نابینا و کور مادرزاد.

معنای دوّم وجودی است و در برابر علم می‌باشد که مقابل بودن دو ضدّ است یعنی تقابل تضاد (تقابل تضاد: مانند سفیدی و سیاهی) که از نظر مفهوم از یکدیگر بسیار دورند ولی در یک موضوع و تحت یک جنس واقع می‌شوند یا یکی از دو ضدّ وجودی و دیگری عدمی باشد مانند: حرکت و سکون. و جهل مرکّب نامیده می‌شود و لفظ جهل به گونه اشتراك لفظی (اگر یک لفظ برای معانی زیاد با قراردادهای مجزّاً وضع کنند، مشترك لفظی نام دارد مانند (عین) در عربی که در معانی هفتاد گانه به قرآینی چون، گریان، بینا، روان، جوشان، دقیق و غیره محتاج است.) بر آن دو اطلاق می‌گردد (هاشمی خراسانی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹).

جهل مرکب: معنای مشهور و مصطلح آن، این است که انسان از واقعیت و نفس الامر آگاهی ندارد، اما خود را آگاه به آن می‌پندارد. بدین سان، جهل مرکب، مصیبتی بزرگ و مایه زیان دنیا و آخرت است. (مظاهری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۶) خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ آنان کسانی هستند که سعیشان در زندگانی به جایی نرسید، ولی می‌پندارند که نیکوکارند. (کهف / ۱۰۳ - ۱۰۴) زیان عمده این جهل، غالباً غفلت و ناهوشیاری است. چه تا زمانی که انسان خود را دانا می‌پندارد، درصدد رفع جهل و نادانی خویش بر نمی‌آید (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱؛ ص ۲۸).

چنان که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند:

«وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ عَادٍ [غَادِرًا] فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ عِمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ بَكْرٌ [بَكْرًا] فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعِ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ وَ [اَكْتَنَزًا] اِكْتَنَزَ [اَكْتَنَزًا] مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ...؛ مردی که مجهولاتی به هم بافته و در میان انسان‌های نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است؛ در تاریکی‌های فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است. آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع آوری می‌کند که اندک آن به از بسیار است، تا آن که از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد (نهج البلاغه، خطبه ۱۷).

یکی از نواقص بزرگ و جبران‌ناپذیر اخلاقی انسان، بی‌خبری از عیوب خویشتن است، غالب گمراهیها و تباهیها ناشی از جهل و ناآگاهی است چه بسا صفات و ملکات ناپسندی که در اثر غفلت در خانه دل مسکن می‌گزینند و اساس بدبختی آدمی را پی‌ریزی می‌کنند هنگامی که انسان بنده جهل خویشتن می‌شود روح فضیلت در وجودش می‌میرد، اسیر شهوت و امیال گوناگون گردیده، و از حریم سعادت جاویدان محروم و بی‌بهره می‌ماند در این صورت هرگونه تلاش و راهنمایی اخلاقی منتهی به شکست خواهد گردید. (موسوی لاری، ۱۳۷۸، ص ۸۶).

قسم سوم: جهل متردد

جهل مرکب، معنای دیگری نیز دارد که چندان مصطلح نیست و البته دارای زیان کمتری است و آن، بی‌خبری از جهل و ناآگاهی خویش است. بدین معنی که جاهل نمی‌داند که جاهل است. این حالت، در واقع یکی از مصادیق غفلت می‌باشد، زیرا گرفتار بدان، از جهل خویش غافل است ولی امکان تنبه و هوشیاری او بیش از حالتی است که در بیان معنای مشهور جهل مرکب گفته شد.

این جهل، همان شك مصطلح است و اگر به صورت يك حالت در نیاید، امری طبیعی است که برای بسیاری از مردم پیش می‌آید و بلکه آن را پلی به سوی علم خوانده‌اند. آگاهی از این جهل، همانند آگاهی از جهل بسیط، می‌تواند به رفع آن بیانجامد و فرد را در

زمره دانشمندان قرار دهد. اگر این جهل برطرف نشود، برخی اوقات موجب عقده می شود که دارای مفاسد بسیار از جمله دشمنی با علم و دانش است. زیرا اگر شك برطرف نشود و احیاناً از ضمیر آگاه به ضمیر ناآگاه منتقل شود، چنان که در مودر تمایلات ارضا نشده چنین است؛ برای فرد ایجاد عقده می کند و او بی آنکه متوجه باشد از علم و آموختن، بیزار می شو. د. از این رو، کسی که ناآگاه و مردد است باید بپرسد و شك خود را برطرف کند، همان طور که گرفتار جهل بسیط باید چنین کند. همچنین لازم است که تمام افراد، معلومات خویش را در هر علمی به متخصصان آن، عرضه بدارند و از پدید آمدن جهل مرکب دوری جویند. سیره اصحاب امامان - علیهم السلام - نیز چنین بوده است و شاید یکی از دلایل ثواب بسیاری که برای متعلم منظور شده، همان است که بیان کردیم. گاهی این جهل (شك) به يك «حالت» برای انسان تبدیل می شود و صاحب آن حالت را در اصطلاح فقه، «كثیر الشك» یا «شكاك» و در اصطلاح فلسفه «سوفسطایی» و در اصطلاح عرف «وسواسی» می نامند. این حالت، بسیار خطرناك است و موجب زیانکاری در دنیا و آخرت می گردد. کسی که به آن دچار است در وادی حیرت و سرگردانی به سر می برد و سرانجام به ورطه گمراهی می افتد. این حالت جهل، یکی از مراتب جنون است. عبد الله بن سنان گوید:

«ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَجُلًا مُبْتَلَى بِالْوُضُوءِ وَ الصَّلَاةِ وَ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ أَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ يَطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يَطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقَالَ سَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردی است عاقل که گرفتار وسواس در وضو و نماز می باشد. فرمود: این چه عقلی است که فرمانبری شیطان می کند؟ گفتم: چگونه فرمان شیطان می برد؟ فرمود: از او پرس، وسوسه ای که به او دست می دهد از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت که از عمل شیطان است» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۶۳).

راز این امر، آن است که قوه وهمیه در فرد وسواسی، «قوه خیال» را به کار می گیرد و برای او صورتهای ذهنی یا خارجی می سازد و او را به کارهایی دیوانه وار وامی دارد. وسواسی

آنچه را که وجود ندارد، واقعی می‌پندارد و به آنچه در نفس الامر موجود نیست، معتقد می‌شود. به طور کلی باید گفت که اگر قوه وهمیه، قوه خیال را به کار گیرد، می‌تواند تا بدان پایه بر قوای ظاهری و باطنی انسان اثر گذارد که موهومات را واقعی جلوه دهد. فرد وسواسی حتی می‌تواند دلایل دقیقی برای اثبات نجاست بیاورد، اما تمام آنها موهوم و بی‌پایه است و این در حالی است که او از ارائه حتی يك دليل برای طهارت و پاکی ناتوان است.

جنون وسواس بر دو قسم است: عملی و فکری: مراد از وسواس «عملی»، غیر متعارف بودن فرد در اعمال عبادی و غیر عبادی است. و منظور از «فکری»، خطور تصورات، پندارها و خیالات واهی و بی‌اساس به ذهن انسان است. هر يك از این دو قسم، بدتر از دیگری است و هر دو، مرتبه‌ای از مراتب جنون و ناشی از عمل شیطان هستند که او «وسواس خناس» است. (موسوی لاری، ۱۳۷۸، ص ۶۸)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این زمینه فرموده‌اند: «لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَ لِيُرَافَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَ لَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ كَقَيْضِ بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وَ زُرّاً وَ يَخْرُجُ حِضَانُهَا شَرّاً؛ باید خردسالان شما از بزرگان شما پیروی کنند، و بزرگسالان شما نسبت به خردسالان مهربان باشند، و چونان ستم پیشه گان جاهلیت نباشید که نه از دین آگاهی داشتند و نه در خدا اندیشه می‌کردند. همانند تخم افعی در لانه پرنده‌گان نباشید که شکستن آن گناه و نگهداشتن آن شر و زیانبار است» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۶). نتیجه آنکه، این صفت ناپسند، مصیبتی بزرگ است که رذایل و مصایب دیگری را در پی دارد. این بیماری، مفسده سوء ظن، که سرانجام به بدگمانی به خداوند بزرگ می‌انجامد، را در پی دارد.

۲. خود محوری در اندیشه

استبداد یعنی منفرد و زورگو بودن (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۰۰) خود رأی بودن و استبداد اندیشه داشتن، یکی دیگر از عوامل انحرافات اخلاقی می‌باشد. زیرا کسی که در چنگال استبداد رأی اسیر شده است، نه تنها از تحقیق در امور و مسائل علوم و معرفت‌های

راستین سرباز می زند بلکه با حالت استبداد و خود محوری در اندیشه، نظر و اندیشه خود را برترو بهتر از تمام افکار و عقاید دیگر می داند از این رو به خود زحمت تحقیق در باره مسائلی که مخالف و مغایر با رأی و نظر خود می باشد را نمی دهد و علاوه بر این که حاضر به مشورت و شنیدن نظر دیگران نیست بلکه سعی می کند تا عقاید و افکار دیکتاتوری گمراه کننده خود را به دیگران تحمیل کند. به همین سبب فردی که دچار استبداد رأی شده است و با ترجیح دادن افکار غلط خود بر افکار و عقاید صحیح دیگران، زمینه های انحرافی خود و دیگران را فراهم می کند. چنان که امیر المؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه ضمن محکوم ساختن بینش دیکتاتوری، انسان را از گرایش بدین خصلت انحراف کننده نیز بر حذر داشته و در این باره فرموده اند: «وَاسْتَأْذَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةُ وَدِيْعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ سُبْحَانَهُ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أُعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ تَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ وَاسْتَوَهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ؛ و در این زمان پروردگار بزرگ و بی مانند، از فرشتگان خواست که به عهد و وصیتی که نزد آنان است (سجده در برابر آدم) وفاکنند و در برابر بزرگی اش سر فرود آوردند. آن گاه خدای پاک فرمود همگان در برابر آدم سجده کردند جز شیطان که وجودش، سراسر نخوت و غرور و سرکش و خودمحوری بود، شقاوت و عداوت بر او فزونی یافت و طینت فانی و آتشین خود را برتر از سرشت آدمی دانست (به خاطر کبر و استبداد رأی حاضر به اجرای فرمان الهی نشد).

(نهج البلاغه، خطبه اول) و نیز فرمود:

«مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ وَ مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ - وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا؛ ترجمه هر کس تسلط یافت، خود رأی می شود، و هر کس خود رأی شد، هلاک می شود، و هر کس با مردان مشورت کند، شریک عقلهای آنها می گردد» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۰). در شرح سخن امیر المؤمنین سه نکته وجود دارد: یکی از آن سخنان، این است که: «هر کس سیطره یافت، خود رأی می شود». مقصود این است که روش پادشاهان در امور مورد علاقه شان، خودرأیی و تکروی است، از آن جهت که بر دیگران مسلطند و نسبت به

خواهشهای نفسانی خود، بلامنازعه‌ند. و این سخن مانند ضرب المثلی است که آن را در مورد کسانی به کار می‌برند که به کاری دست‌یابند، و بعد آن را به خود اختصاص دهند و دیگران را مانع شوند.

سخن دوم: «هر که خود رأی شد، به هلاکت رسید». زیرا تکروی انسان در فکر و نظر خود و نپذیرفتن نصیحت و مشورت دیگران در جنگ و امثال آن، او را در معرض خطا قرار می‌دهد و باعث هلاکت او می‌گردد، گویا امام علیه السلام فرموده است: هر کس خود رأی باشد، در معرض هلاکت است، بنا بر این هلاکت را - از باب اطلاق ما بالفعل بر ما بالقوة - به جای: معرض هلاکت، به طور مجاز به کار برده است.

سخن سوم: «هر کس با مردان مشورت کند، شریک عقلهای آنان است». توضیح آن که در آن صورت از بهترین نظر بهره‌برداری کرده و آن را به کار می‌بندد، پس تمام خرده‌های مردان، در اختیار او قرار گرفته است، چه او از نتایج خرده‌ها سود می‌برد. و این سخن تشویق به مشورت با دیگران است. (ابن میثم، ۱۳۷۴، ج ۵، صفحه ۵۶۵)..

کسی که از استفاده کردن و مشورت با دیگران و پرسیدن باز می‌ماند و مستبد و خودرأی می‌شود و از داناتر از خود نمی‌پرسد، و بسا که به رأی نادرستی که به ذهنش خطور کرده عجب ورزد و شادمان شود که این یکی از اموری است که تنها به ذهن او خطور کرده و به آنچه به ذهن دیگران خطور می‌کند شاد نمی‌شود. پس به رأی خود اصرار می‌ورزد و نصیحت خیرخواه و پند پنددهنده‌ای را نمی‌شنود بلکه به دیگران به چشم نادان می‌نگرد و بر اشتباه خود پافشاری می‌کند، پس اگر رأی او مربوط به امور دنیوی باشد بر آن تأکید می‌کند و اگر در امر دینی به‌ویژه مربوط به اصول عقاید باشد موجب هلاکتش می‌شود؛ ولی اگر نفس خویش را متهم سازد و به رأی خود اعتماد نکند و از نور قرآن کسب فیض کند و از علمای دین کمک بگیرد، و بر فراگیری علم و مواظبت کند و از اهل بینش بپرسد، البته این روش او را به حق می‌رساند. پس این (خود رأیی) و نظایر آنها از آفتهای عجب است از این رو جزء مهلکات است و از بزرگترین آفتهایش این است که در سعی کردن سستی ورزد به این

گمان که رستگار و بی‌نیاز شده و این همان هلاکت آشکاری است که در آن تردیدی نیست. (فیض کاشانی، ج ۶، ص: عرفان)

چنین انسانی به عمل و عقل و خردش ببالد و در نتیجه از استفاده و مشورت با دیگران و درخواست و پرسش مطالبی خودداری می‌کند و مستبد و خود رأی بار می‌آید، و از پرسش مشکلات از آن کسی که داناتر است خودداری می‌کند، و چه بسا به نظر غلطی که از ذهنش گذشته است، مغرور، و دلخوش است که از جمله نظرات اوست، نه نظرات دیگری، و پافشاری می‌کند و به نصیحت و اندرز گوش نمی‌دهد، بلکه به دیگران به چشم حقارت می‌نگرد، و بر اشتباهات خود اصرار می‌ورزد. (ورام، ۱۳۶۹، عرفان) نمونه تاریخی این عامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی را می‌توانیم در تاریخ پیدا کنیم. زمانی که مؤمن آل فرعون با سخنانی منطقی و خیرخواهانه فرعونیان را اندرز داد و نخست قدرت مطلق آنان در سرزمین مصر را یادآور شد و اشاره کرد که با تصمیم عجولانه در مورد موسی علیه السلام و کشتن او این حکومت را به خطر نیندازید و پیامدهای احتمالی را در نظر بگیرید؛ چون اگر عذاب الهی به سراغ شما بیاید، حکومت خویش را از دست می‌دهید و هیچ انسانی نمی‌تواند شما را یاری کند. در این زمان فرعون که فردی متکبر و خودپسند و خودرأی بود حتی به سخنان مشاوران و اطرافیان خود گوش نمی‌داد و خود را عقل کل می‌پنداشت بر رأی و نظر خود لجاجت کرد و در مورد کشتن موسی علیه السلام پافشاری نمود ترفند تبلیغاتی به کار برد تا اطرافیان خود را بفریبد و به آنان گفت که من شما را جز به راه، هدایت نمی‌کنم. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۱۸، ص ۱۴۳).

تمثیلی که بیان شد، گرچه در مورد محدوده تاریخ و زمان حضرت موسی علیه السلام و فرعون بود ولی می‌توان آن را به تمام دوران تاریخ بشر و گستره اجتماعات بشری تعمیم داد. چنان که در جوامع امروزی شاهد استبداد رأی خفقان آور در گردانندگان جوامع هستیم که با دیکتاتوری و استبداد رأی می‌خواهند نظر و عقاید و افکار خود را بر جامعه تحمیل کنند و بدون علم و تحقیق و بررسی در حقایق با تکیه بر افکار و عقاید ضدونقیض خود نظر خود را

بر کشورها و جوامع دیگر تحمیل نموده و با روش زور مداری و تحت فشار قرار دادن وضعیت اقتصادی و تهاجم فرهنگی و تبلیغات سوء بر علیه آنان سعی در تحمیل نمودن رأی وافکار و عقاید خود به جوامع بشری دارند.

چنان که قرآن مجید کسانی را که دارای استبداد رأی هستند را به شدت محکوم کرده و فرموده: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي آكِنَةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ؛ مشرکان گفتند: دل‌های ما در مورد آنچه ما را بدان دعوت می‌کنی در پرده قرار دارد و گوش ما از شنیدن سخنان تو سنگین است، و در میان ما و تو حجاب و پرده‌یی ضخیم وجود دارد. پس تو به کار دین خود پرداز و آنچه می‌خواهی بکن ما نیز به آیین خود عمل کرده آنچه را می‌خواهیم انجام می‌دهیم». (فصلت، آیه ۵).

پس چنین فردی علاوه بر گمراهی خود، گمراه‌کننده کسی است که به او اقتدا نماید، زیرا که او از طریق هدایت کسانی که قبل از او بوده‌اند گمراه بوده و مغرور به نفس خود است، و قناعت به تقلید و متابعت متبوعین خود از مشایخ و معلّمین نمی‌کند؛ زیرا که مستقلّ به فکر و مستبّد به رأی خود است با کمال قصور عقل و سفاهت و جهل، و گمراه نماینده مقتدیان خود در حیات و ممات خود است؛ زیرا که شرّ چنین کس، متعدّدی است؛ چه بسا، از اصناف اهل علم است، و شرّ آن، از بابت عقاید باطله و بدعت در هواهای فاسده است که سرایت می‌کند تا روز قیامت؛ مثل خلفاء به غیر حقّ و «نواصب» و «خوارج». و این کس، حمّال خطایای خود و غیر خود از کسانی که به او اقتدا نمایند است چه در زمان حیات و چه بعد از موت زیرا که باعث خطایای ایشان است. (ابوالقاسم راز شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص: ۱۶۴)

بنابراین خصلت ناهنجار استبداد رأی و تحمیل افکار و عقاید باطل خود بر افکار و عقاید صحیح دیگران علاوه بر فراهم نمودن انحراف اخلاقی فرد دیکتاتور و خودرأی سبب انحرافات بسیاری نظیر رکود فکری و کژروی و خرافه‌گرایی و زورمداری در افراد جامعه نیز می‌شود و پرده‌ای از غرور و عجب و خودخواهی در مقابل چشمان آنان قرار گرفته تا مانع از

درک حق و حقیقت شده و با وجود کوردلی و رکود اندیشه از درک حقایق حقه و از بینش صحیح و به تبع آن از گرایش و انگیزشی که نشأت گرفته از بینش صحیح می باشد محروم می کند و به تباهی و انحرافی می کشاند. اما اگر به نفس خود خوشبین نباشد و به فکر خود دلگرم نباشد و از نور ایمان، برخوردار باشد، و از دانشمندان دینی کمک بگیرد، و همواره در پی بحث علمی بوده باشد و از اهل بصیرت مشکلات خود را بپرسد، البته که این عوامل او را به حق رهنمون خواهند شد چنان که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده اند: «بخشش پاسبان آبروها، بردباری دهنه بند نادان، گذشت زکات پیروزی، از یاد بردن آن که خیانت کرده پاداش تو، مشورت عین هدایت است. آن که مستبد به رأی شد خود را به خطر انداخت. شکیبایی رد کننده سختی ها، و بی صبری یاری کننده زمانه بر جفاست. شریفترین ثروت ترك آرزوست». (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۰)

رهبر انقلاب اسلامی نیز در این زمینه فرموده اند: «می بینید دشمن در کشورهای مختلف اسلامی چگونه عمل می کند؟ می بینید امروز دشمن در بوسنی هرزگوین چطور عمل می کند؟ یکی حرکت صربهاست، یکی هم حرکت امریکا و اروپا که با سکوت خودشان، با بی اعتنائی خودشان، با تظاهر به اهمیت دادن و در واقع اهمیت ندادن، به نسل کشی توسط صربها کمک می کنند. این، يك شیوهی حرکت از طرف دشمن است؛ کار نوی است که دشمن انجام می دهد. در قضیه ی فلسطین می بینید که دشمن چه روشهایی را به کار می گیرد؟ در مقابله با نهضت های اسلامی در کشورهای مختلف، مثل الجزائر و جاهای دیگر هم می بینید که دشمنان جهانی و عوامل بومی آن ها چگونه حرکت می کنند؟ در هندوستان به گونه ای، در تاجیکستان به نحوی و در کشورهای مختلف، هرکدام برحسب موقعیت، به نوعی. دشمن برای برخورد با نهضت های اسلامی به طور دائم در حال طراحی است. مسلمانان هم باید اذهان خودشان را هدایت کنند؛ با یکدیگر به مشورت پردازند؛ از تجربه های هم استفاده ببرند؛ راه ها را در مقابل یکدیگر باز، و به هم کمک کنند تا برای مقابله راه های جدیدی بیابند. ای بسا تجربه ها که ما را به ابتکارات جدیدی دعوت

می‌کنند» (بیانات / سال ۱۳۷۱ / ۱۱ / ۱۸) بیانات در دیدار مهمانان خارجی دهه‌ی فجر و قشرهای مختلف مردم در روز نیمه شعبان). ([https://farsi.khamenei.ir/speech-\(content?id=2653](https://farsi.khamenei.ir/speech-(content?id=2653)

۳. تکیه بر حدس و گمان

یکی از عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی در بعد اندیشه و بینش تکیه بر حدس و گمان است زیرا شناخت و معرفتی که بر حدس و گمان قرار گرفته باشد نه حاکی از واقعیت است و نه تضمین واقعیت می‌کند زیرا عمل انسان باید براساس شناخت و معرفتی قرار بگیرد که وجود و تحقق آن در واقعیت وجود داشته باشد چرا که شناخت باید بر پایه یقین و حتمی بودن استوار باشد نه «شاید» و «احتمال» که این حالت از عوامل زمینه ساز بسیاری از انحرافات اخلاقی نظیر سوءظن به خلق و خدا و شک و شبهه و ترویج خرافه گرایی و... می‌باشد مثلاً اگر شخصی می‌گوید: «من حدس می‌زنم که امروز زلزله بیاید» این حدس و گمان نه وجود زلزله در آن روز را اثبات می‌کند و نه تضمین‌کننده وقوع زلزله در آن روز خواهد بود. امام علی علیه السلام فرموده اند: «لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ؛ قضاوتی که با تکیه به ظن و گمان باشد، عادلانه نیست» (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۰). و نیز علاوه بر نکوهش این رذیله‌ای که مربوط به قوای ادراکی انسان است از ظن و گمان در اموری که فکر در آن راه ندارد و دنباله روی از آنها سبب درماندگی و گمراهی و انحراف از حقایق است هشدار داده و می‌فرماید:

«فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَلَا تَتَّعَلُّوا إِلَيْهِ الْفِكْرُ؛ و هم و گمان خود را در آنجا که چشم، ژرفای آن را نمی‌بیند، و فکر، توانایی جولان در آن را ندارد، به کار نبرید» (نهج البلاغه، خطبه ۸۷). اشاره به این که، این مقاماتی که برای ثقل اصغر (عترت پیامبر صلی الله علیه و آله) بیان کردم، از مسایل پیچیده‌ای است که اراده الهی به آن تعلق گرفته، مبادا با افکار ناتوان و وهم و گمان، به نقد آن پردازید. اینها مقاماتی است که خداوند حکیم از آن آگاه است و طبق حکمتش آن را مقرر فرموده و نعمت بزرگی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰،

ج ۳، صفحه ۵۸۸).

از این رو سلامت مردم در این است که به اعمال صالحه مشغول شوند و به دنبال آنچه از حدّ طاقت آنها بیرون است نروند. لیکن در این زمان زمام این امور سست شده و یاهوگوییها فراوان گشته، و هر نادانی با گمان و پندار آنچه را موافق طبع اوست باور می‌کند و معتقد می‌شود که آن علم و یقین و چکیده ایمان است و تصوّر می‌کند آنچه را از حدس و تخمین معتقد شده و بدان بسنده کرده علم یقین و عین یقین است، (فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۵۲) چنان که قرآن می‌فرماید: «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ؛ و خبر آن را بعد مدتی می‌شنوید» (ص / ۸۸)

قرآن کریم از حدس و گمان و دنبال کردن آنچه به حتم و یقین نرسیده است به شدّت مخالفت کرده و فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ از چیزی که به او علم و یقین نداری پیروی مکن، حقّا که گوش و چشم و دل، همه آنها از پیروی باطل مؤاخذه خواهند شد» (اسراء / ۳۶). «وَإِنَّ الظَّنَّ لَا یَغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا؛ و بدرستی که حدس و گمان انسان را از حقّ بی‌نیاز نمی‌کند» (یونس / ۳۶) «بَلِ اتَّبَعَ الذِّیْنَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ؛ بلکه ستمکاران از آراء و اهواء خود بدون رسیدن به علم و درک حقیقت پیروی می‌کنند و کسی که خدا او را گمراه کند چه کسی می‌تواند او را به مقصود برساند، این افراد یار و یابوری ندارند» (روم / ۲۹)

رهبر انقلاب اسلامی نیز در این باره فرموده اند: «ما این انقلاب و این نظام عظیم را محصول مجاهدت يك ملت بزرگ و فداکاری‌های عظیم جوانانی می‌دانیم که چه در دوره‌ی انقلاب، چه در دوره‌ی دفاع مقدس، چه بعد از آن تا امروز فداکاری کردند؛ مثل خود شماها، که در صحنه‌های مختلف حضور دارید و گاهی کارهای بزرگی انجام می‌گیرد. نمی‌توانیم تداوم این نظام را و حرکت کلی این نظام را در سطحی که تصمیم‌گیری کلان رهبری در او لازم است، به حدس و گمان و این چیزها مبتنی کنیم. (بیانات / سال ۱۳۸۸ / ۰۴ / ۰۶)

۱۳۸۸) بیانات در دیدار دانشجویان و نخبگان علمی () <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7908>

ب) عوامل گرایشی

منظور از عوامل گرایشی، مواردی است که در عمل انسان نقش دارند و به کار نگرفتن عقل عملی سبب ایجاد این عوامل شده است. به وسیله عقل نظری، آدمی به درک و فهم و دریافت معارف الهی و احکام و تکالیف شرعی و فضایل اخلاقی نایل می‌گردد، و عقل عملی، که با آن به آنچه دریافت شده است، عمل می‌کند و نهان و آشکار خویش را می‌آراید. (خلجی، ج ۱، ۱۳۸۳، ص ۲۸۱)

و اما عقل عملی آن است که مبنای علوم زندگی است، مبنای اصول اخلاقی است، و به قول قدما مبنای علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مُدُن است. در عقل عملی، مورد قضاوت واقعیتی از واقعیتها نیست که آیا این چنین است یا آن چنان؟ مورد قضاوت، وظیفه و تکلیف است: آیا «باید» این کار را بکنم یا آن کار را؟ این طور عمل کنم یا آن طور؟ عقل عملی همان است که مفهوم خوبی و بدی و حسن و قبح و باید و نباید و امر و نهی و امثال اینها را خلق می‌کند. راهی که انسان در زندگی انتخاب می‌کند مربوط به طرز کار کردن و طرز قضاوت عقلی عملی اوست و مستقیماً ربطی به طرز کار و طرز قضاوت عقل نظری وی ندارد. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲۳، ص ۷۱۳) عقل نظری که مبنای فلسفه الهی و علوم طبیعی و ریاضی است، کارش قضاوت درباره واقعیت‌هاست. اما عقل عملی مبنای علوم زندگی است و مورد قضاوتش تکلیف و وظیفه است. راه و روشی که انسان در زندگی اتخاذ می‌کند، مربوط به چگونگی داوری عقل عملی اوست.

از آنجایی که حوزه فعالیت عقل عملی انسان، همان حوزه تمایلات و شهوات و احساسات است، لذا طغیان هوس‌ها و تمایلات، در عقل و طرز تفکر عملی انسان - که می‌بایست مفهوم خوب و بد و تکلیف و وظیفه را بسازد - اثر قطعی دارد و در برابر چراغ فروزان عقل، مه غلیظ ایجاد می‌کند، و جلو پرتوافکنی عقل را می‌گیرد، این‌که در روایات

اسلامی هوا و هوس دشمن عقل معرفی شده، به ملاحظه این است که نیروی هوس‌ها، قدرت عقل را تضعیف و تأثیرش را خنثی می‌کنند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»؛ خطرناک‌ترین دشمنت، نفس اماره و احساسات سرکش توست که میان دو پهلوی توست» (بن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۵۹) و نیز امام صادق -عجلایه- می‌فرماید: «الْهَوَىٰ عَدُوُّ الْعَقْلِ؛ هوا و هوس دشمن عقل است». (نوری، ج ۱۱، ۱۴۰۸ ق، ص ۲۱۲). همچنین امیرالمؤمنین علی -عجلایه- می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بیش‌تر زمین خوردن‌های عقل جایی است که برق طمع جستن می‌کند» (ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص: ۴۱) وقتی که تقوا آمد، هوا و هوس را به زنجیر می‌کشد و رام می‌سازد و در نتیجه، عقل آزاد می‌گردد و دستش باز می‌شود و از همین جا می‌توان به تأثیر تقوا در افزایش روشن بینی و بصیرت عقل پی برد.

رسول اکرم ﷺ ضمن تشریح صفات افراد با ایمان این خصوصیات را از مزایای آنان می‌شمارند: «لَا يَحِيْفُ عَلَىٰ مَنْ يَبْغِضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يَحِبُّ، صَبُورًا فِي الشَّدَائِدِ، لَا يَجُورُ، وَ لَا يَعْتَدِي وَ لَا يَقْبَلُ الْبَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ، وَ لَا يُرِدُّ الْحَقَّ عَلَىٰ عَدُوِّهِ؛ از مزایای برج‌سته شخص با ایمان، این است که به سبب خصومت با کسی، از مسیر عدالت منحرف نمی‌شود و راه ستمگری را در پیش نمی‌گیرد و به اتکای روابط دوستانه با دیگری، خود را به گناه آلوده نمی‌سازد؛ او فردی متجاوز و ستمگر نیست؛ به سخنان باطل دوست، ترتیب اثر نمی‌دهد؛ دشمن را تنها به علت خصومت، از حق مشروع خود محروم نمی‌سازد». (ابن همام اسکافی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۸)

با این‌که دو سرمایه گران‌بهای عقل و وجدان در اختیار انسان قرار گرفته است، ولی او در استفاده و بهره‌برداری از آن‌ها کاملاً آزاد است؛ ولی این‌که آدمی قسمتی از تمایلات طبیعی خویش را مقهور کند و بخشی از وجودش - یعنی طبیعتش - مغلوب جزء دیگر از آن یعنی عقل و وجدان اخلاقی گردد، غایت آزادی است. جایی که میان عقل و وجدان و خواهش‌های سرکش نفسانی، تزاخمی پیش نیاید، عقل و وجدان بر سریر قدرت جای دارند

و اطاعت از ندای آن‌ها به سهولت امکان‌پذیر است، و قدرت این دو حتی از مراجع قدرت برونی هم بیش‌تر است؛ چه فرد در این تصور است که احکام آن‌ها فرامینی است که خود صادر می‌کند و به این سبب نمی‌تواند، بر خویشتن بشورد و از اطاعت آن‌ها سرباز زند. ولی هنگامی که پیروی از آن‌ها مستلزم بی‌اعتنایی و سرکوبی یکی از غرایز درونی باشد، اشکال بزرگی پیش خواهد آمد و در بسیاری از موارد نیروی مقاومت عقل و وجدان در برابر قدرت کوبنده غرایز درهم شکسته می‌شود و ناچار به عقب‌نشینی می‌گردند و میدان برای تاخت‌وتاز به دست نیروی غریزه می‌افتد؛ بشر در هر شرایطی باشد، همواره از ناحیه هوای نفس مورد تهدید قرار می‌گیرد. ولی خداپرست حقیقی که ایمان در اعماق قلبش ریشه ثابت دارد و به جنبه‌های مذهبی توجه خاص می‌نماید، به اتکای همین ایمان بر هوا و هوس‌های مخرب خویش حاکم است و در پرتگاه زندگی و لحظات خطر، دعوت تمایلات نامشروع و خواهش‌های ناروای خویش را رد می‌کند و با کمال قدرت و نیرومندی، در برابر غرایز سرکش، مقاومت و ایستادگی نشان خواهد داد. (موسوی لاری، ۱۳۷۶، ص ۸۳)

از عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی در بعد گرایش که مانع از ایفای درست نقش عملی در محافظت از روح انسان در برابر طغیان شهوات و طوفان غضب می‌گردند عبارتند از:

۱. یکدندگی و لجبازی

یکی از عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی یکدندگی و لجاحت است. لجاجت از لوازم جهل و نادانی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۳۲). لجاجت در اصطلاح: جمع کردن بدی و بسیار جدل کردن با مردم لجاجت است به معنی خصومت و دشمنی کردن است، یا ایستادگی کردن بر باطل است و نیز لجاجت به معنای دشمنی کردن و ایستادگی نمودن بر باطل است، و مراد این است که شرّ لجاجت دارد یعنی نفس بر سر آن خصومت می‌کند یا ایستادگی می‌کند. پس تا کسی جهاد با نفس نکند نمی‌تواند لجاجت را از خود دور کند. (آقا جمال خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۲۳)

لجاجت و ریشه‌ها و پیامدهای آن در اصل به معنای پافشاری، سرسختی و اصرار بر یک سخن یا یک کار است و معمولاً در امور باطل به کار می‌رود؛ ولی به طور نادر در اموری که جنبه مثبت دارد نیز این واژه به کار رفته است. مانند حدیث معروف: «مَنْ قَرَعَ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار ورزد و ایستادگی کند سر انجام در باز می‌شود و وارد خواهد شد» (هاشمی خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۹)

قرآن نیز این واژه را در مورد طغیان به کار برده و می‌فرماید: «لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ آنها در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و در این وادی سرگردان می‌مانند». (مؤمنون / ۷۵).

هر کس در این عالم دارای سعادت شده بی‌گمان این سعادت را به واسطه پاک بودن از لجاج دارا شده است؛ چون ممکن است کسی از جهتی لجاج داشته باشد و از جهتی نه؛ یعنی دارای یک نوع لجاج باشد ولی کسی که تمام انواع لجاج را دارا باشد، به هیچ سعادت نخواهد رسید و کسی که لجاج در برابر یک سعادت را دارا باشد، از همان سعادت محروم خواهد بود. کودک اگر در برابر تعلیم و تربیت لجاج کند، جاهلی نادان از کار در خواهد آمد. کسانی که با فرستادگان خدا به ستیزه در آمدند و لجاج ورزیده، در سیاه چال گمراهی ماندند و به همان کوری و کری خویش دل خوش کردند و سرانجام به دست کسانی هم چون خودشان یا حق پرستان نابود شدند، بر رادمردان لازم است این عناصر را نیست کنند؛ زیرا که این‌ها هم خود را سیاه بخت کرده‌اند و هم دیگران را گمراه می‌کنند. ضرر بزرگی که آنان دارند، روسیاهی در دنیا و آخرت و شقاوت ابدی خواهد بود (صدر، استقامت، ۱۳۷۷، ص ۲۷۰)

یکی از آثار سوء لجاجت این است که؛ اگر انسان لجوج، مشاور مورد اطمینان باشد علاوه بر انحرافات اخلاقی خود دیگران را نیز با به انحطاط اخلاقی می‌کشاند چنان که امام علی علیه السلام فرموده اند:

«اللِّجَا جَةٌ تُسَلُّ الرُّأْيُ؛ لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می‌برد» (نهج البلاغه،

حکمت (۱۷۹).

یعنی مشاور لجوج حالت روانی معتدل نداشته، محکوم صفات انحرافی نفسی خویش می‌باشد، چنین حالتی نمی‌گذارد انسان در مقام مشورت، رأی مطابق عقل و خرد را صادر نماید پس علم مشاور و رأی او، حالت ارشاد و استحکام را نداشته و قابل اطمینان نیست و پیروی از او در مقام مشورت شایسته نیست. (حقانی، حسین، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲).

لجاجت زمینه ساز مفسد و انحرافات اخلاقی زیاد می‌باشد و این مفسد به قدری زیاد است که گاهی سرچشمه بروز جنگ‌های خونین می‌شود همان گونه که امام علی علیه السلام فرموده اند: «إِيَّاكَ وَ مَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الْحَرْبَ»؛ از خصلت‌های نکوهیده لجاج پرهیز که آتش جنگ‌ها را شعله ور می‌سازد» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۶۴).

۲. عشق ناروا و افراطی

عشق و علاقه و دوست داشتن‌های بیش از حد که نوعی اسارت و در دام گرفتار شدن دل می‌باشد از عوامل انحرافات اخلاقی است که مربوط به بعد گرایش انسان می‌باشد انحرافات نظیر؛ عدم فکر صحیح و قضاوت عادلانه، هر لحظه دل را به سویی گردانیدن، کوردلی، ناامیدی در صورت نا کام ماندن از جذب وابستگی عاطفی، و در نهایت انحراف از مسیر حق را بدنبال خواهد داشت. چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا...»؛ هرکس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده، باچشمی بیمار می‌نگرد، و با گوش‌ی بیمار می‌شنود. خواهش‌های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفته بی‌اختیار دنیا و برده آن است و برده کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد او نیز بر می‌گردد، و هر چه هشدارش دهند از آن نمی‌ترسد». (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹).

انسان يك موجود آزاد و رهاست؛ همین قدر که خود را به چیزی بست، آزادی و رهایی از او گرفته شده است. پس جوهر و حقیقت انسان و ارزش ارزشها و مادر ارزشهای

انسان در این مکتب، آزادی و اختیار است و انسان اگر بخواهد نگهبان انسانیت خود باشد که انسانیتش محو و مسخ نشود باید آزادی خود را حفظ کند و اگر بخواهد آزادی خود را حفظ کند باید خودش را از هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد نگه دارد. (مطهری، ۱۳۷۷، ص: ۳۱۰ - ۳۰۹) انسان به دست خود به سبب انواع وابستگی‌ها و تعلقات از خویش سلب آزادی می‌کند و هر چه میزان وابستگی و تعلقش بیشتر باشد، بندهای اسارتش محکم‌تر است. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص: ۴۸۸)

از جمله حجب ظلمانی، حجاب یا حجابهای تعلقات است. تعلق به مظاهر دنیوی و وابستگی به آنها، و به يك تعبیر جامع، تعلق به اغیار و به آنچه غیر حضرت حق است. حجاب تعلقات، حجابی است از حجب ظلمانی و رنگ و خصوصیتی است در روح که به تناسب خود و به تناسب روح انسان، عینیت دارد و غیر از حجاب‌های دیگر است و به نحو خاصی حاجب از حق و وجه حق است. خارج شدن از این حجاب ظلمانی و کنار زدن آن نیز برای خود راه به خصوصی دارد. راه خروج از این حجاب، جهاد با نفس و جهاد اکبر است. با مجاهدات پی‌گیر عملی، و با مخالفت با نفس و هوای آن و مراقبت بر این مخالفت و صبر و استقامت در این مخالفت، این حجاب ظلمانی کنار می‌رود و انسان از آن رها می‌شود. دامنه این حجاب ظلمانی بسیار وسیع و ابعاد گسترده و مراتب آن بسیار زیاد و تعداد آن نامعلوم و بیش از آن است که شمرده شود. با فکر کردن و تصوّر کردن، و با گفتن و با نوشتن و نظایر اینها نمی‌شود به ابعاد و مراتب و تعداد حجاب تعلقات پی برد. (کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات اصفهان، ۱۳۸۹، ج ۲، ص: ۱۱۸)

در مقام عمل و در مقام سیر و حرکت جدّی و صادقانه معلوم می‌شود که حجاب تعلقات چه بوده و چه هست و ابعاد و مراتب آن چیست و چگونه است و تعداد آنچه اندازه و چقدر است؟ کسی که به مقام عمل نیامده و صادقانه قدم در راه سلوک نگذاشته است، نمی‌تواند بفهمد و تصوّر بکند که در وجود او و در دل و قلب او چه تعلقات و اسارت‌هایی هست، و نمی‌تواند به ابعاد و مراتب و تعداد تعلقاتی موجود در قلب خود و حاکم بر خود،

پی ببرد. آنچه در مقام بیان لفظی می‌توان گفت این است که، تعلق به غیر حق، حجاب حاجب از حق است و تعلق به هر غیر از اغیار، حجابی است به جای خود. گرچه حجاب تعلقات آن چنان که باید، در اذهان عامه مردم مطرح نیست، ولی قرآن کریم اهمیت زیادی برای آن قائل شده است. در بسیاری از آیات، چه با صراحت و چه با اشارت، به مسئله تعلقات و وابستگی‌ها و اسارتها پرداخته و آنها را حجاب بین انسان و بین خدای متعال می‌داند. در نظر عامه مردم، تعلق به مباحات و علاقه داشتن به حلال و مباح و به آنچه حرمت ندارد، بی‌اشکال بوده و ضرری از این قبیل علقه‌ها متوجه انسان نمی‌گردد، و به دلیل اینکه خدای متعال از مباحات و حلالها نهی نفرموده و اجازه استفاده و تمتع از آنها را داده، هیچ مانعی از پرداختن به مباحات و إلتذاذ از آنها و دل دادن و علاقه داشتن به آنها وجود ندارد.

در نظر عامه مردم آنچه باید از آن اجتناب نمود همان محرمات است و بس و از مباح و حلال نه تنها اجتناب و کناره‌گیری لزومی ندارد بلکه، باید از حلالها و مباحها بهترین و بیشترین بهره‌ها را برد و با تمام وجود به آنها مشغول بود و فانی در آنها گشت و از هر فرصتی هم در این راه باید استفاده کرد و بالأخره باید خود را اسیر آنها قرار داد و قلب را پراز محبت و علاقه به آنها، و پراز خواست و طلب آنها، و مملو از اغیار نمود و با این وضع و با این حال هم بدون هیچگونه گرفتاری در عوالم بعدی، منتظر لقای حق در یوم لقاء بود. البته در اینکه مجتمع اسلامی باید مستقل و از زندگی بهتر و از رفاه و آسایش و از امکانات همه‌جانبه به نحو احسن برخوردار باشد و احتیاجی به کفّار و معاندین نداشته و از این راه، سیادت و عظمت خود را حفظ بکند، و اینکه این امر باید با تلاش و جهاد خود مسلمین تحقق یابد، هیچگونه تردیدی وجود ندارد، و این، دستور مسلم قرآن و اسلام است.

ولی این بدان معنی نیست که مقصد و مقصود مسلمین همان تمتعات دنیوی و مادی باشد، و بدان معنی نیست که دل به اغیار بدهند و اسیر آنها باشند و دل و قلب آنان مملو از تعلقات و اسارتها و خواستن‌ها و آرزوها و اشتیاق‌ها و انسها نسبت به مظاهر دنیوی و

نسبت به مادیات باشد. منظور این است که در يك چنین زمینه متناسب و شرایط مساعد، راه حرکت عبودی برای مسلمین هموار گردد تا بهتر بتوانند به سیر به سوی مقصد اصلی بپردازند. قرآن در آیات متعدّد با لحن‌های مختلف و با اشارات متنوّع به این حقیقت اشاره می‌کند که انسانها در سفر خود به سوی حضرت حق از هر غیري باید پاك باشند و در دل خود، هوای غیر را نداشته باشند. می‌فرماید: «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ؛ خداوند در درون یک مرد دو قلب (دو مبدأ ادراک و اراده) قرار نداده» (احزاب / ۴)

خداوند در سوره فرقان نیز می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا؛ ای رسول، آیا می‌بینی کسی را که هوای خود را معبود خود ساخته است؟ آیا تو می‌توانی او را نجات بدهی؟ آیا گمان می‌کنی که اکثر آنها می‌شنوند و تعقل می‌کنند؟ اینان در بی‌فکری و بی‌عقلی همانند چهارپایانند و بلکه گمراه‌تر نیز هستند.» (فرقان / ۳۳ و ۳۴).

در این آیه، تعلق به غیر داشتن، یا هوای غیر را، مسئله ساده‌ای حساب نمی‌کند بلکه، تعلق داشتن به غیر و هوای غیر را يك امر بسیار مهم و خطرناك می‌داند و می‌فرماید کسی که هوای غیر حق را دارد، در حقیقت همان غیر را معبود خود و مطلوب خود قرار داده است و دل بدان داده و به سوی آن کشیده شده است و چنین‌کسی راه به جایی نمی‌برد و در راهی که به حق می‌رساند نیست، زیرا که همین تعلق و هوا، او را به سوی همان چیزی که مطلوب اوست می‌برد و پیداست که مطلوب و معبود خیالی او که تابشی بیش نیست، برچیده خواهد شد و او مطلوب و معبود خود را گم خواهد کرد و با خسران و هلاکت و حرمان، مواجه خواهد شد، چه اینکه او اصل را نمی‌خواسته و در طلب او نبوده و آنچه فرع و تابش بود نیز بقاء و دوام نداشت. (کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات اصفهان، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۱) به تعبیر قرآن کریم: «وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحْيِيٍّ؛ و معبودهای خیالی که در زندگی دنیوی داشتند از نظرشان محو می‌گردند و می‌بینند که راه فراری از هلاکت و عذاب ندارند.» (فصلت / ۴۸).

آنچه انسان در زندگی دنیوی خود به آن علاقه پیدا می‌کند و اسیر می‌شود و دل می‌دهد، تابشی است گذرا و جلوه‌ای است از بالا که می‌تابد و می‌گذرد. دل دادن به آن، جز بزماندن از مقصود اصلی و بازگشت و محو شدن این تابش و در نتیجه، سرگردانی و خسران و به دنبال همه اینها عذاب و گرفتاری، عاید دیگری نخواهد داشت. در آیه ۲۴ سوره توبه می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛ ای پیامبر، بگو ای مردم! اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتي که دارید و از کساد آن می‌ترسید و مسکن‌هایی که بدانها دلخوش هستید، نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول خدا و محبوب‌تر از جهاد در راه خدا باشد، پس منتظر باشید تا امر خدای متعال تحقق یابد و خدا قومی را که فاسق هستند هدایت نمی‌کند.» (توبه / ۲۴).

در این آیه که خطاب به مسلمین و مؤمنین است، تعلق و وابستگی به اغیار، از قبیل پدران و پسران و زنان و نظایر اینها، به نحوی که نزد انسان، از خدا و رسول و جهاد فی سبیل الله محبوب‌تر باشند، انحراف در مسیر عبودی شناخته شده و موجب مورد مؤاخذه قرار گرفتن انسان و نیز، مانع از شمول هدایت خاص الهی و حرکت مطلوب در صراط مستقیم، بیان گردیده است. آیه شریفه با صراحت کامل به این حقیقت دلالت می‌کند که تعلقها و وابستگیها هم انسان را مورد مؤاخذه الهی قرار می‌دهد و در عوالم بعدی برای انسان گرفتاریها پیش می‌آورد و هم در حرکت انسان در صراط توحید آن چنان که باید، و در سلوك الی الله، به سهم خود حاجب است و نمی‌گذارد انسان به سوی مقصد اصلی که لقای حضرت حق است به خوبی به راه افتاده و پیش برود. (کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات اصفهان، ۱۳۸۹ ه. ش، ج ۲، ص ۲۲۱).

۱.۳. عوامل تعلقات

لازمه تعلق و وابستگی انسان چند چیز است: اولاً وقتی انسان وابسته به چیزی مثل

پول شد و پول نقش اساسی را در فکر و ذهن و خواست او بازی کرد، آن پول توجه انسان را از «خود» به پول جلب می‌کند و نتیجه‌اش غفلت انسان از خود و توجه به چیز دیگر است، خود فراموشی است. همین قدر که انسان به چیزی وابسته شد و تعلق پیدا کرد، اولین خصلتش این است که خودآگاهی را از انسان می‌گیرد، یعنی او را از خودش غافل می‌کند و توجه انسان را به آن چیز جلب می‌کند. هیچ وقت این انسان به یاد خودش نیست، به یاد آن محبوب و مطلوبش است، حالا می‌خواهد آن محبوب پول باشد، پست باشد، شغل باشد، هرچه می‌خواهد باشد.

پس اولین اثر وابستگی به اشیاء این است که خودآگاهی را از انسان می‌گیرد و این خودش برای انسان يك سقوط است که خودآگاهی را از او نفی می‌کند و بجای يك موجود خودآگاه يك موجود «خود غافل» و «غیر آگاه» می‌شود. اگر درباره آن شیء از آن انسان سؤال کنی، دقیق‌ترین اطلاعات را به تو می‌دهد ولی از خودش بی‌خبر است. خصلت دوم این تعلقات این است که انسان از ارزشهای خود و ارزشهای انسانی غافل می‌شود و همه توجهش معطوف به ارزشهای آن شیء می‌شود. برای يك آدم پول پرست، آن چیزهایی که ارزش انسانی است ارزش ندارد، اصلاً خود او برای خودش ارزش ندارد. شرافت و کرامت در ذهن او نقشی ندارد، آزادی و آزادگی در ذهن او نقشی ندارد و هرچه هست پول است. ارزشهای پول برای او ارزش است ولی ارزشهای خودش برای خودش ارزش نیست. ارزشهای خودش در نظر او سقوط می‌کند و ارزشهای غیر خودش (آن شیء) زنده می‌شود. خصلت سوم این است که وابستگی به يك شیء اسارت می‌آورد. وقتی انسان خودش را به يك چیز بست قهراً از جریان و حرکت و تکامل می‌ایستد، چون به آن چیز مثل حیوانی که او را به يك درخت یا میخ طویله بسته باشند، بسته شده است.

شما اگر يك انسان یا حیوان و یا اتومبیل را به يك درخت ببندید، جلو جریان و حرکت او را گرفته‌اید، یعنی او را راکد و منجمد و متوقف کرده‌اید و به تعبیر فارسی امروز، او را از حالت «شدن» به حالت «بودن» تبدیل کرده‌اید. (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۳۰۹).

رهبر انقلاب اسلامی نیز در این باره فرموده اند: «چه شد که این پیروزی به دست آمد؟ برادران و خواهران عزیز در سراسر کشور! چه شد که شما پیروز شدید؟ آیا جز ایمان شما، توکل شما به خدا، تصمیم شما برای ایستادگی در مقابل دشمنان خدا، وحدت کلمه‌ی شما که به هیچ وسیله‌ای نتوانستند آن را در هم بشکنند فداکاری قهرمانانه‌ی جوانان شما؛ جوانانی که در عین جوانی، از لذتهای دنیا گذشتند و تسلیم وسوسه‌ها نشدند؛ و پدر و مادری که از جوانانشان گذشتند و تسلیم وسوسه‌ی محبت و عشق به اولادشان نشدند؛ و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و نگرستن به هدف عالی یعنی سربلندی اسلام و مسلمین پیروزی ملت ایران عامل دیگری داشت؟ اگر ایران در آن روزی که دشمن از همه طرف به آن حمله کرد، به شرق یا به غرب، به امریکا، به اروپا، به شوروی رو می‌آورد، بازهم پیروز شده بود؟ نمی‌گذاشتند پیروز بشود. جنگ تمام می‌شد، اما جنگ بدون پیروزی و بدون افتخار؛ سلطه‌ی خودشان را بر این ملت از سر می‌گرفتند.» (بیانات / سال ۱۳۷۰ / ۰۷ / ۰۵) (۱۳۷۰)

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران).

نتیجه‌گیری

عوامل زمینه‌ساز پدیده انحرافات اخلاقی انسان را می‌توان از ابعاد گوناگونی در نهج‌البلاغه به تحقیق و بررسی نشست: یک: عوامل درونی زمینه ساز انحرافات اخلاقی در خود انسان. دوم: عوامل بیرونی انحراف

این پژوهش به عوامل درونی زمینه ساز انحرافات اخلاقی انسان پرداخته و آن را تبیین و بررسی کرده است. با این توضیح که نفس ناطقه انسان دارای دو قوه ادراکی و تحریکی است که هر دو مربوط به نفس ناطقه او است که در صورت عدم توازن بینش و گرایش، زمینه‌های اولیه و اصلی هر گونه انحرافات و انحطاط اخلاقی را فراهم می‌آید. یک سلسله زمینه‌های انحرافی اولیه در انسان وجود دارد که با توجه به آموزه‌های نهج‌البلاغه و تطبیق آن با بیانات مقام معظم رهبری بر آن می‌توان دریافت که عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی مربوط به نفس ناطقه انسان در دو بعد ادراکی اوست که مربوط به عقل نظری و تحریکی و

گرایش که مربوط به عقل عملی است.

پر واضح است که یک رابطه دو سویه بین بینش و گرایش وجود دارد و هرچه شناخت قوی تر باشد میل و رغبت به آن بیش تر خواهد بود و متقابلاً، میل و رغبت به شیء موجب می شود انسان شناخت بیش تری از آن پیدا می کند. در این میان اگر بی تقوایی غلبه کند بینش و گرایش به مرحله رفتار و اخلاق دارای اعتدال منتهی نشده و زمینه ساز انحرافات اخلاقی خواهد شد که بر اثر عدم توازن عقل و عاطفه حاصل می شود. پس اگر جهل و خیال پردازی و استبداد رأی در انسان ملکه شود دچار انحرافات اخلاقی بسیاری می شود؛ زیرا در این صورت چراغ عقل نظری و بینش را با پرده هایی از جهل و غفلت و غرور و خود خواهی پوشانده و مانع روشنی بخشی چراغ عقل نظری می باشد و به جای یقین و ثبات اعتقاد و تعقل در وادی پندار گرایشی و شک و شبهه گرفتار می شود و از درک حقایق وحی و معارفه حقه عاجز شده و از سعادت ابد باز می ماند مثلاً بزرگترین و یا اصلی ترین عامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی جهل است که مربوط به بعد قوای اداکی و بینشی انسان است. زیرا سبب فراموش کردن یا نادیده گرفتن خدای سبحان می شود و این مسئله زمینه را برای دو امر فراهم می سازد. اول جدا شدن از فطرت انسانی. دوم؛ جدا شدن انسان از آموزه های وحیانی است. همچنین تعصب و لجاجت و خیال پردازی مایه دوری از حق و محروم شدن از سعادت و از عوامل زمینه ساز انحرافات اخلاقی در بعد بینش و عقل نظری و در بعد گرایش و قوای تحریکی انسان است.

آن چه که از این تحقیق منتج شد این است که در صورت عدم توازن عقل و احساس؛ یعنی بینش و گرایش همچنین عدم تعدیل قوای تحریکی و ادراکی و یا تعطیلی آن دو، شرایط و زمینه انحراف و انحطاط اخلاقی فراهم شده و انسان از هدف خلقت و سعادت ابدی دور و محروم می ماند. البته با شناخت این عوامل و با جهاد با نفس و تقوا پیشگی می توان بین عقل و عواطف توازن ایجاد کرده و با عمل به فرامین الهی می توان عقل عملی را تقویت کرد و فتیله چراغ عقل نظری را بالا نگه داشت و با عمل به علم و تقوا و مراقبت از نفس می توان از انحرافات اخلاقی جلوگیری کرد و به سر منزل سعادت راه یافت.

منابع و ماخذ

- قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی. نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، چاپ سیزدهم، قم: مشهور، ۱۳۸۰ ش.
۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۱۹، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ ق.
 ۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، قم، دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.
 ۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، مصحح: غفاری، علی اکبر، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
 ۴. ابن همام اسکافی، محمد بن همام بن سهیل، تکامل و طهارت روح، ترجمه التمحص، مترجم: صالحی، عبد الله، مصحح: صالحی، عبدالله، قم، ۱۳۸۸ ش.
 ۵. ابن میثم، میثم بن علی، شرح بر صد کلمه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام (ترجمه)، مصحح: جلال الدین، مترجم: صاحبی، عبدالعلی، مشهد مقدس، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
 ۶. ابو القاسم راز شیرازی، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، مصحح: سید محمد جعفر باقری، تهران، خانقاه احمدی، ۱۳۶۳ ش.
 ۷. احمد پور ودیگران، کتاب شناخت اخلاق اسلامی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
 ۸. انصاف پور، غلامرضا، کامل، فرهنگ فارسی، تهران، زوار، ۱۳۲۸ ش.
 ۹. ایزدی، عباس، اخلاق ایزدی بیست گفتار اخلاقی - عرفانی، قم، اجر، ۱۳۸۴ ش.
 ۱۰. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، قم، ۱۳۶۶ ش.
 ۱۱. حقانی، حسین، پژوهشی در ارزشهای اسلامی از دیدگاه قرآن و احادیث، تهران، دانشگاه الزهراء عليها السلام، ۱۳۸۳ ش.

۱۲. جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، بی جا، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷ ش.
۱۳. جزایری، محمدعلی، دروس اخلاق اسلامی، قم، حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، ۱۳۸۸.
۱۴. خلجی، محمدتقی، اسرار خاموشان (شرح صحیفه سجادیه)، ج ۱، قم، پرتو خورشید، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی، منیة المرید، مصحح: مختاری، رضا، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۶. طباطبائی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، مترجم: موسوی، محمد باقر، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، راه روشن: ترجمه کتاب المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۶، مترجم: عارف، محمدصادق، مشهد مقدس، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
۱۸. کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات اصفهان، سیری در سپهر اخلاق، ج ۲، قم، صحیفه خرد، ۱۳۸۹ ش.
۱۹. کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۷، مصحح: مؤسسه آل البيت لإحیاء التراث [شعبه مشهد]، مشهد، مؤسسه آل البيت للإحیاء التراث، ۱۳۸۴ ش.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث)، محقق / مصحح: دارالحدیث، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ ق.
۲۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، قم، صدرا، ۱۳۷۷ ش.
۲۲. مظاهری، حسین، کاوشی نو در اخلاق اسلامی و شئون حکمت عملی، ج ۲، مترجم: ابوالقاسمی، محمود و آذیر، حمیدرضا، تهران، ذکر، ۱۳۸۳ ش.

۲۳. مظاهری، حسین، اخلاق در اداره، قم، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۷ ش.
۲۴. موسوی لاری، مجتبی، بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۲۵. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
۲۶. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعة ورام، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.
۲۷. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، مصحح: حسنی بیرجندی، حسین، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۶ ش.
۲۸. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱، مترجم: حسن زاده آملی، حسن و کمرهای، محمد باقر، مصحح: میانجی، ابراهیم، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ ق.
۲۹. جعفر سجای، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، بی جا، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷ ش.
۳۰. حائری شیرازی، محمدصادق، اخلاق اسلامی، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰ ش.
۳۱. حسینی دشتی، مصطفی معارف و معاریف، دائرة المعارف جامع اسلامی، تهران، مؤسسه فرهنگی آزاده، ج ۴، معرف و معاریف، ۱۳۸۵ ش.
۳۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن (راغب اصفهانی)، ج ۱، ص ۴۷) تهران، مرتضوی، ۱۳۷۴ ش.
۳۳. رضایی اصفهانی، محمد علی، تفسیر قرآن مهر، قم، پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۷ ش.
۳۴. عمید حسن، فرهنگ عمید، ج ۲، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۰ ش.

۳۵. مظاهری، حسین، سیروسلوک، ج ۴، قم، موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام، ۱۳۸۸ ش.
۳۶. معین، فرهنگ فارسی معین، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۱ ش.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)، ج ۲، قم، نسل جوان، ۱۳۸۵ ش.
۳۹. موسوی لاری، مجتبی، رسالت اخلاق در تکامل انسان، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۶ ش.
- بیانات
- ۱.. بیانات / سال ۱۳۷۱ / (۱۳۷۱ / ۱۱ / ۱۸) بیانات در دیدار مهمانان خارجی دهه‌ی فجر و قشرهای مختلف مردم در روز نیمه شعبان.
- ۲.. بیانات / سال ۱۳۷۹ / (۱۳۷۹ / ۰۱ / ۲۶) بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران.
- ۳.. بیانات / سال ۱۳۸۸ / (۱۳۸۸ / ۰۶ / ۰۴) بیانات در دیدار دانشجویان و نخبگان علمی.
- ۴.. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه سوم رمضان-۱۳۷۳/۱۱/۱۴.